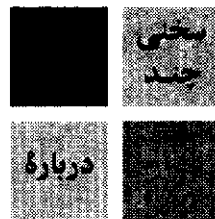
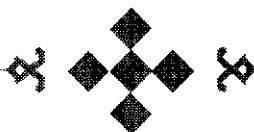


ترجمه قرآن کریم



سید جلال الدین مجتوی



در شماره ۵ مجله بینات، آقای مهندس اکبر طاهری یادداشت‌هایی درباره ترجمه‌ای از قرآن که در دست دارند نوشته و نمونه‌هایی با برخی توضیحات آورده‌اند، از آن میان:

۱. «ربّ مشتق از تربیت نیست و واژه پروردگار نمی‌تواند ترجمه‌ای کاملاً مناسب و رسا برای آن باشد، ولی چون پروردگار در زبان فارسی جا افتاده، در این برگردان غالباً از همین واژه استفاده کرده‌ایم». این جمله مرا به یاد نامه‌ای انداخت که سال گذشته برای این جانب فرستاده بودند و همین نکته را یادآور شده بودند زیرا در توضیحات ترجمه خود از قرآن کریم (سوره حمد) نوشته بودم: «با توجه به اشتقاق آن از تربیت...» اکنون به این مطلب و دوسه نکته دیگر در نوشتار ایشان اشاره می‌کنم و سپس یکی دو نکته مهم را متذکر می‌شوم به آن امید که سودمند افتد.

نخست باید دانست که ترجمه قرآن با کلام معمولی فرق می‌کند. اگر غلطی مشهور، در زبان عادی رایج گردد و به صورتی جا افتاده درآید، این هرگز درباره ترجمه سخن وحی و کلام الهی جایز نیست و هیچ کلمه نادرست را به صرف استعمال و جا افتادن، به کار نمی‌برند. اما «پروردگار» در ترجمه ربّ نه تنها نامناسب و نارسا نیست بلکه رساترین و مناسب‌ترین معنی است زیرا معنای اصلی آن همین است. ما نباید پیش خود در لغت و معانی و اشتقاق آن اجتهاد کنیم. باید ببینیم لغت‌شناسان و ادیبان و مفسران درجه اول قرآن چه می‌گویند زیرا قول آنان حجت است و عدول از آن، نادرست^۱. همه ادیبان زبان فارسی، قول جلال محمد رومی و سعدی و حافظ را حجت می‌شمارند اگر چه برابر با قاعده نباشد زیرا قول آنان خود قاعده است. مثلاً «اولی‌تر» که در عربی اولی درست است و «تر» زاید به نظر می‌رسد، چون مولانا جلال الدین به کار برده است و از این رو، آن را صحیح می‌دانند.

خون، شهیدان را ز آب اولی تر است این گناه، از صد صواب اولی تر است و «نشو و نما» که در عربی نشوء و نمو درست است زیرا حافظ به کار برده است: خشک شد بیخ طرب راه خرابیات کجاست؟

تا در آن آب و هوا نشو و نمایی بکنیم

اینک ببینیم واژه شناسان و مفسران بزرگ درباره «رب» چه می گویند: راغب گوید: رب در اصل به معنای تربیت است: «الرَّبُّ فِي الْأَصْلِ التَّرْبِيَّةُ وَهُوَ انْشَاءُ الشَّيْءِ حَالاً فَحَالاً إِلَى حُدِّ التَّمَامِ، يُقَالُ رَبَّ، رَبَّاهُ وَرَبَّيْتُهُ» (مفردات راغب، ص ۱۸۴). طبرسی در تفسیر سوره حمد پس از ذکر معانی رب (و از جمله مربی و مصلح) گوید: آن از تربیت مشتق است «وَأَمَّا الرَّبُّ فَلَهُ مَعَانٍ... وَاشْتِقَاقُهُ مِنَ التَّرْبِيَّةِ، يُقَالُ: رَبَّيْتَهُ وَرَبَّيْتَهُ بِمَعْنَى وَفَلَانٌ يَرْبِي صَنِيعَتَهُ إِذَا كَانَ يَنْمَحُهَا (مجمع البيان، ۲۲/۱). نیز در تفسیر آیه ۱۶۴ سوره انعام (و هو رب كل شيء) می نویسد: «واصله التربية وهي تنشئة الشيء حالا بعد حال حتى يصير الى الكمال» (مجمع البيان، ۲۹۲/۱).

ابوالفتوح رازی در تفسیر سوره حمد گوید: در معنی رب بعضی گفتند: سید و مالک رقاب باشد. بیان این، قوله: «اذكرني عند ربك» ای عند سیدک. و رب به معنای مالک باشد و به معنی مربی باشد، يقول العرب: «رب يرب رباً وربواً فهو رب». سپس گوید: بعضی از این معانی، صفت ذات باشد و تربیت و اصلاح صفت فعل بود.

مؤلف قاموس قرآن (سید علی اکبر قرشی) در ذیل کلمه رب گوید: «رب: تربیت کردن: رب الصبي رباً: رباه حتی ادرک: یعنی بچه را تربیت کرد تا به رشد رسید (اقرّب). سپس گوید: رب به معنای مربی از اسماء حسنی است و مقام ربوبیت خداوند را روشن می کند یعنی آن گاه که در وصف خدا گفته می شود: رب العالمین، مراد پرورش دهنده و تربیت کننده موجودات است همان طور که یک نفر طفل را تربیت می کند و پیوسته، مواظبت او را به جای می آورد. همچنین اطلاق کلمه رب بر خداوند سبحان، مبین این معنی است.»

پس با این که رب از ماده رب است اهل لغت به اتفاق یکی از معانی رب را مربی ذکر کرده اند و از تربیت گرفته اند.

در لسان العرب (۳۹۹/۱) در ماده رب می نویسد الرب يطلق في اللغة على المالك والسيد والمدبر والمربي. در ص ۴۰۱ می نویسد: وَتَرَبَّيْتُ، وَارْتَبَّه، وَرَبَّاهُ تَرْبِيَةً، عَلَى تَحْوِيلِ التَّضْعِيفِ، وَتَرَبَّاهُ، عَلَى تَحْوِيلِ التَّضْعِيفِ أَيْضاً: أَحْسَنَ الْقِيَامِ عَلَيْهِ، وَوَلِيَهُ حَتَّى يَفَارِقَ الطُّفُولِيَّةَ، كَانِ ابْنَهُ أَوْلَمَ يَكُنْ.

المعجم الوسيط: (رَبُّ) الْوَالِدُ رَبًّا وَوَلِيَهُ وَتَعَاهَدَهُ بِمَا يَغْذِيهِ وَيَنْمِيهِ وَيُؤَدِّبُهُ. سپس می نویسد:

(الرَّبِّ) اسم الله تعالى: ولا يقالُ الرَّبُّ في غير الله إلا بالاضافة. والملك، والسيد، والمربي، والقيّم، والمنعم، والمدبّر، والمصلح.

پس اتفاق نظر هست که ربّ به معنی مرّبی است. آیا این‌ها کافی نیست؟

اتفاقاً این‌جانب در ترجمه خود (ص ۶۱۱ بقیه زیرنویس‌ها) معنی مالک و صاحب اختیار را که در فارسی خداوند و خداوندگار ترجمه می‌شود، در برخی جاها ترجیح داده‌ام و دلیل ترجیح را در آن موارد نوشته‌ام.

۲. در نمونه ترجمه خود (سوره حمد) رحمان و رحیم را ترجمه نکرده‌اند. نخستین کسی که رحمان و رحیم را ترجمه نکرد و در مقدمه خود دلیلی برای آن ذکر کرد و سپس بعضی دیگر از او پیروی کردند مرحوم پاینده بود. استدلال وی این است که «رحم در لغت به معنی رقت و تأثر است که منجر به عمل خیری درباره کسی شود و رحمان و رحیم که از مایه رحم است چون درباره خدا به کار می‌رود و فرض تأثر درباره ذات باری نیست...». این دلیل کافی و قانع کننده نیست. این‌جانب به اختصار، دلیل آن را که رحمان و رحیم را بخشاینده و مهربان ترجمه کرده‌ام، در توضیحات خود (ص ۶۱۰) نوشته‌ام و یادآور شده‌ام که اگر رحمان و رحیم را نباید ترجمه کرد، عزیز و حکیم و علیّ و عظیم و غنی و سمیع و بصیر و... را به همان دلیل نباید ترجمه کرد. اما برای کسی که فلسفه اسلامی و کلامی آن را می‌داند و در بخش اسماء و صفات خداوند فرق هریک از صفات الهی را با صفات بشری مطالعه کرده است، مشکلی پیش نمی‌آید. اگر رحم در انسان مستلزم تأثر و دلسوزی است، فرق رحم یا رحمت خداوند در آن‌جا ذکر شده است چنان‌که فرق علم خداوند با علم انسان بیان شده است. علم خداوند ازلی و منشأ پیدایش همه چیز است ولی علم انسان حصولی و با حواس و عقل و تدریجی و ناقص و... است. سمیع و بصیر هم همین‌طور. کسی که این نکته‌ها را می‌داند، صفات بشری را به خداوند نسبت نمی‌دهد (سبحان الله عما یصفون). شرح این مطلب مقاله جداگانه‌ای می‌جوید. اما چون همه قایل‌اند که رحمان و رحیم در «بسم الله الرحمن الرحیم» مشتق از رحمت است، دیگر نمی‌توان آن را ترجمه نشده رها کرد. تنها واژه‌ای که نباید آن را ترجمه کرد، اسم خاص است چنان‌که رحمان در غیر بسم الله، در جاهای دیگر چون اسم خاص خدای تعالی است و همه جا می‌توان به جای آن «الله» گذاشت و تنها در مورد رحمت به کار نرفته، ترجمه نمی‌شود. اما در «بسم الله الرحمن الرحیم» رحمان و رحیم صفت برای «الله» است پس باید ترجمه شود و توضیح هم داده شود که مانند دیگر ترجمه‌های صفات خداوند نباید آن‌ها را همچون صفات انسانی دانست.

۳. درباره آیه ۱۸۲ سوره آل عمران (ذلک بما قدّمتم ایدیکم وانّ الله لیس بظالم للعبيد) نوشته‌اند: «که در سه جای دیگر قرآن (البته چهار جا، نه سه جا) نیز آمده است و ابهام آن

ناشی از این است که «ظلام» صیغه مبالغه است و غالب ترجمه ها، مبالغه بودن آن را نادیده گرفته اند و چنین ترجمه کرده اند: «و خدا نسبت به بندگان ستمگر نیست». به ندرت هم بعضی از ترجمه ها با توجه به مبالغه بودن «ظلام» نوشته اند: «و خدا بس ستمگر نیست». مشکل ترجمه اول این است که دقیق نیست و مشکل ترجمه دوم این است که برای خوانندگان ایجاد ابهام و سؤال می کند که: العیاذ باللہ خدا تا حد کمی ستمگر است! نوشته اند: در ترجمه این جانب، این آیه به این شکل ترجمه شده: آن (عذاب) نتیجه اعمالی است که از قبل مرتکب شده اید و (اگر جز این بود) ظلم فاحشی نسبت به بندگان (می بود که) دور از (شأن) خداست. باید گفت فقط ترجمه اول صحیح است و با توجه به این که همه اهل فن می دانند این جا پای ترجمه در میان است و در این زمینه مترجم باید هر دو زبان مبدأ و مقصد را بداند، «بس ستمگر» درست نیست زیرا «گر» و «گار» در زبان فارسی مبالغه را می رساند (رجوع شود به لغت نامه دهخدا و فرهنگ معین و دستور زبان فارسی). در لغت نامه دهخدا آمده است: بعضی لغاتی که به «گر» پایان می پذیرد، مبالغه در کار را می رساند و گاه عمل و شغل از آن فهمیده می شود. مثلاً ستمگر شخصی است که ستم بسیار از او سرزند (دستور زبان فارسی تألیف: قریب، بهار، فروزانفر، همایی، یاسمی، ۱/ ۵۰). پس در ترجمه ظلام به «بس» نیاز نیست. اما این که برای خوانندگان ایجاد ابهام و سؤال می کند، باید عرض کنم: برای کسی که زبان دان و زبان شناس باشد، هیچ ابهامی در کار نیست زیرا قرینه معنی را روشن می کند^۲. حتی نیازی به توضیح نیز ندارد. اگر توهمی که فرض کرده اید پیش آید، پس باید در بسیاری از آیه ها نیز این گونه توهّمات پیش آید. مثلاً: در آیه «ولعبد مؤمن خیر من مشرک ولو اعجبکم». و بنده مؤمن بهتر است از مرد مشرک هر چند شما را به شگفت آورد. (بقره ۲/ ۲۲۱). در اینجا هم ممکن است نتیجه بگیرند که مرد مشرک خوب است اما بنده مؤمن بهتر است! ولی قرینه روشن می کند که این آیه در نکوهش مرد مشرک است نه ستایش او. مشرک از این جهت که مشرک است، خیر و فضیلتی ندارد تا مؤمن بهتر از او باشد. یا در آیه ۱۸ سوره توبه که مشرکان آب دادن حاجیان و تعمیر و آبادانی مسجدالحرام را برای خود افتخار بزرگ می شمردند و خداوند در ذیل آیه، آنان را ستمکار (در این جا به معنی کافر) می شمارد. در آیه ۱۹ برای مؤمنان و مهاجران و مجاهدان در راه خدا درجه بزرگ تر قایل می شود. پس در این جا هم امکان دارد کسی بگوید: مشرکان درجه بزرگی دارند منتهی درجه مؤمنان مهاجر و مجاهد بزرگتر است! این مطالب روشن است و برای کسی چنان توهّماتی پیش نمی آید. اما ترجمه ای که شما برای «وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» آورده اید یعنی «و (اگر جز این بود) ظلم فاحشی نسبت به بندگان (می بود که) دور از (شأن) خداست»، این جمله اصلاً ترجمه آن آیه نیست. این سخن شماسست،

تفسیر و توضیح است (هرچند توضیح بهتری هم هست). این ترجمه کلام الهی نیست و به هیچ وجه روا نیست که آن را به عنوان ترجمه آورد. تفسیر هیچ گاه جانشین ترجمه نمی شود. تفسیر و توضیح کلام بشر است و باید از کلام الهی جدا و متمایز باشد؛ می توان آن را در پانویس آورد. در ترجمه هیچ مجوزی برای عدول از ظاهر الفاظ قرآن نیست. اگر توضیحی لازم است، باید جداگانه باشد. اما توضیح بهتر این است که معنای «لیس بظلام» این است که خداوند کاملاً عادل است و هرگز هیچ ستمی بر بندگان روا نمی دارد، پس بیش از استحقاق شان عذاب نمی کند (وَعَطَفَ قَوْلَهُ: «وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» علی «مَا قَدَّمْتَ أَيَّدِيكُمْ» لِأَنَّ مَعْنَاهُ أَنَّهُ عَادِلٌ عَلَيْهِمْ فَيَعْقِبُهُمْ عَلَى حَسَبِ اسْتِحْقَاقِهِمْ. (طبرسی، جوامع الجامع، ۱/ ۲۲۵).

اما نکته مهمی که در آغاز این گفتار به اشاره به آن وعده دادم و می خواهم با ترجمه قرآن مربوط کنم، این است که آن چه این جانب در این چند سال اخیر درباره ترجمه قرآن و مسایل مربوط به قرآن و پژوهش در آن خوانده ام، این را دریافتم که بیش تر نویسندگان و مترجمان خود را معیار تام و قطعی برای نظریات خود دانسته اند و گفته های خود را به گونه مطلق درست شمرده اند حال آن که باید دید معیاری که برای همگان معتبر باشد چیست و کیست. فکر می کنم ما دو ملاک برای تشخیص صحت و سقم مطالب داریم: یکی قواعد علمی ادبیات یعنی صرف و نحو و معانی و بیان و لغت و دیگری اقوال بزرگان ادبیات و لغت شناسان عرب و مفسران بزرگ، آن هم قول دست کم دو سه نفر از این بزرگان در هر زمینه. احکام و روایات مربوط به آیات و شأن نزول آیات نیز به جای خود باید از محققان بزرگ در هر یک از این رشته ها گرفته شود.

مطلبی که شاید اشاره به آن خالی از فایده نباشد، این است که برخی از مترجمان و پژوهندگان قرآنی گاهی درباره ترجمه تحت اللفظی سخن گفته اند و آن را بدترین نوع ترجمه دانسته اند، اما در تشخیص این که ترجمه تحت اللفظی چیست، گاهی به خطا رفته اند. ترجمه تحت اللفظی این است که کلمه به کلمه در زیر یا در کنار الفاظ آیه به ترتیب و بدون رعایت اقتضای زبان فارسی چیده شود. مثلاً در زبان عربی ابتدا فعل و سپس فاعل و بعد مفعول آورده می شود و در زبان فارسی اول فاعل و در آخر فعل آورده می شود، اما در ترجمه تحت اللفظی باز به همان ترتیب زبان عربی نوشته می شود چنان که جملاتی نامفهوم و درهم ریخته، غالباً بدون فعل و رابط و نسبت حکمی پدید می آید که البته این کاری لغو و بی ارزش و خلاف قاعده است. اما برخی این معنی را گسترش داده اند و پنداشته اند باید مفهومی که از الفاظ و عبارات می فهمند، همان را به جای ترجمه بیاورند. مثلاً امثال و مجازات و استعارات را به معانی مورد نظر خودشان برگردانند. برای نمونه، در مجله مترجم ویژه قرآن که سال گذشته منتشر شد از این گونه اظهار نظرها دیده می شود. احیاناً ترجمه درست، نادرست شمرده

می شود. در ص ۷۸ به بهانه ترجمه لفظ به لفظ از چهار مترجم (دو ترجمه به فارسی و دو ترجمه به انگلیسی) درباره آیه «...نبذ فريق من الذين اوتوا الكتاب كتاب الله وراء ظهورهم كأنهم لا يعلمون» (بقره ۱۰۱/۲) که ترجمه کرده اند: کتاب خدا را پشت سر انداختند یا پس پشت افکندند. چنین آمده است: بخش مذکور به گونه ای ترجمه شده که گویی اهل کتاب، کتاب خداوند را بلند کرده اند و پشت سر خویش انداخته اند، حال آن که منظور از عبارت «کتاب اللہ وراء ظهورهم» بیان بی اعتنایی و بی توجهی اهل کتاب به کتاب خداوند متعال (قرآن) است. مترجمان به دلیل بی توجهی به پیام آیه، ترجمه غلطی از آن داده اند. این بخش آیه را به این صورت ترجمه کنیم: «به کتاب خدا واقعی ننهادند». اشتباه نویسنده محترم این است که ترجمه قرآن یعنی کلام الهی را با ترجمه دیگر کتاب ها یکی گرفته است، یعنی معنایی که خود می فهمد، به جای ترجمه سخن خداوند آورده است. شاید دیگران هم چیزهای دیگری بگویند. اما معنای عبارت مذکور چیزی بالاتر از این است که «وقعی ننهادند یا بی اعتنایی کردند». منظور رها کردن و روی گرداندن است، چنان که طبرسی در جوامع الجامع در ذیل آن آیه می نویسد: «وَنبذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ» مَثَلٌ لِّتَرْكِهِمْ وَإِعْرَاضِهِمْ عَنْهُ. اما این مَثَل به هر زبانی که گفته شود مفهومی روشن است و هیچ کس فکر نمی کند که معنای آن این است که «کتاب خداوند را بلند کردند و پشت سر خویش انداختند» (به معنای ظاهری و محسوس). ولی می توان برای روشن تر شدن عبارت با حروف ریز و جدا از ترجمه توضیح هم داد.

درباره مجازات و استعارات نیز همین گونه است. مثلاً درباره فعل «کَتَبَ» که در قرآن گاهی به معنای اولی و اصلی (حقیقی) یعنی «نوشت» و گاهی به معنای ثانوی (مجازی و استعاری) یعنی مقرر داشت یا مقدر کرد یا واجب کرد به کار برده شده است، بعضی فکر می کنند که در ترجمه مجازات و استعارات باید معنای ثانوی را آورد حال آن که چنین کاری زیبایی و نکته مجازی استعاری را از میان می برد. معنای نوشتن را در این موارد همه می فهمند. گیریم که چون با حروف ریز یعنی جداگانه به معنای ثانوی (مجازی) تصریح شود روشن تر می گردد. چون حافظ می گوید:

نوشته اند بر ایوان جَنَّتِ المَآوِیَ که هر که عَشْوَهُ دُنِیَا خَرِیدِ وَاوِیَ بِهِ وِی

آیا خوانند فکر می کند که به خط و زبان فارسی یا عربی یا زبان های دیگر این بیت را بر بالای بهشت نوشته اند (و بیسوادها هم از بقالی سرِ کوچه بپرسند). یا وقتی دانته در سفر روحانی خود می خواهد وارد دوزخ شود می بیند بر سرِ درِ جهنم نوشته است: «شما که داخل می شوید، دست از هر امید بشوید» [یعنی همان «هم فیها خالدون»]. آیا می خواهد بگوید: با خط و زبان لاتین چنین جمله ای نوشته شده بود؟ (مترجم آن کتاب در زیرنویس توضیح می دهد چون دانته

به فرمان الهی و برای دیدن دوزخ رفته بود از آن جا بیرون آمد). آیا منظور از نوشتن را در این گونه جملات مردم نمی فهمند. آیا باید ترجمه کرد: «مقرّر و مقدرّ شده است که...»؟

بر پایه «الکلام یجرّ الکلام»، نویسنده ه حترم کتاب تفسیر روشن (ص هشت مقدمات) نوشته اند: «ما معتقد هستیم که تمام کلمات در قرآن مجید به معانی حقیقیه آنها استعمال شده و معنای مجازی در کلام خداوند متعال نیست». وقتی این جمله را دیدم، سخت به شگفت شدم که منظور از این جمله چیست. آیا در قرآن مجازات و استعارات به کار نرفته است؟ منظور از معانی حقیقیه و معنی مجازی چیست؟ شاید تصور دیگری درباره معانی حقیقی و مجازی شده است. در فن معانی و بیان، منظور از معنی حقیقی معنی اولی و اصلی؛ و معنی مجازی معنی ثانوی گرفته شده است.^۲ الفاظ و عبارات کلام خداوند متعال در قرآن همان زبان عربی است و اعجاز آن از جهت انتخاب و ترکیب این الفاظ و عبارات (فصاحت) و از جهت بلندی و رسایی معانی آن هاست (بلاغت). «وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم» (ابراهیم ۴/۱۴). حتی واژه های دخیل که از دیگر زبان ها وارد زبان عربی و جزو آن شده است، در قرآن به کار برده شده است. شاید مجازات و استعارات بیش از هر زبان دیگر جزو ساختار زبان عربی باشد. زبان بدون مجاز زبان ساده و فقیر اقوام ابتدایی است که واژگان محدودی برای محسوسات و مادیات دارند. مجازات و استعارات اتّساع و تکامل زبانهای نخستین برای بیان معقولات و معنویات است. آیا این همه علمای ادب و مفسران که بیش از هزار سال درباره مجازات قرآن سخن گفته اند بیهوده گفته اند؟ آیا شریف رضی که در این باب کتاب مستقّلی دارد، مطلب را درست نفهمیده است؟ در همان اوایل سوره بقره (آیه ۷): «ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوه»، آیا قلب و گوش و چشم، همین اعضای ظاهری بدن و مهر و پرده، همین وسایل محسوس مادی است؟

در پایان یاد آور می شوم که شاید بپرسند: آیا ترجمه خود شما هیچ نارسایی ندارد؟ عرض می کنم: چرا، دارد. در یادداشتی که برای مجله بینات فرستاده ام، علت برخی کاستی ها و نارسایی ها، یاد شده است. نخست این که چاپ و انتشار آن به سبب قولی که داده شده بود کمی با شتاب و بدون آخرین بازنگری انجام شد. دیگر آن که برخی اشکالات درحین چاپ پدید آمد مانند این که صفحات اول و دوم (ترجمه سوره حمد و اول بقره) از فرم ماقبل آخر گرفته شد و از این رو اصلاحاتی که در فرم آخر شده بود، دیده نشد. نیز ترجمه یک آیه که در ذیل آن اندکی تغییر داده شده بود، دوباره از آغاز زده شد و اشتباهاً روی ترجمه آیه بعد چسبانده گشت. ولی عمده اصلاحات عبارت است از بازنگری و ویراستاری دقیق آن که شخصاً بی درنگ پس از انتشار چاپ اول به آن پرداختم و از تذکرات بعضی دوستان، آن را که درست یا بهتر یافتم،

برگزیدم و در پاییز سال ۱۳۷۳ به ناشر محترم سپردم ولی به دلیلی که در آن یادداشت نوشته ام، کار به تأخیر افتاد تا این که اخیراً حروف چینی اصلاحات آن انجام شد. به خواست خدای تعالی چاپ دوم آن در آینده نزدیک در دسترس خواستاران گذارده خواهد شد. تصور می‌کنم در ویرایش دوم اشکالات و نارسایی‌های چاپ اول رفع شده و ترجمه صحیح و دقیقی فراهم آمده و بسیاری از توضیحات تفسیری نیز افزوده شده است.

۱. یکی از مترجمان قرآن درباره «العالمین» نوشته بودند: همه استادان بزرگ و مترجمان قدیم و جدید که آن را جهانیان ترجمه کرده‌اند اشتباه کرده‌اند و باید آن را عالم‌های آفریدگان ترجمه کرد. این جانب در زیرنویس همین آیه سوره حمد نوشتم که آنان اشتباه نکرده‌اند بلکه ترجمه آنان به عالم‌های آفریدگان اشتباه است (رجوع شود به ص ۶۱۱ ترجمه این جانب).

۲. در همین شماره ۵ بیانات ص ۹۸ مصاحبه با استاد سید علی اکبر قرشی مؤلف قاموس قرآن (کتابی سودمند برای تحقیق درباره لغات قرآن) به نکته‌های تفسیری اشاره کرده‌اند. از جمله در ص ۱۰۵ نکته دوم: این کلمه ظلام للعبید است که پنج دفعه در قرآن تکرار شده است. آن گاه گفته نادرست بعضی را در توضیح این عبارت آورده‌اند و خود چنین گفته‌اند: «ولی من بعد از فکر کردن بسیار به این مسأله رسیدم که منظور از عبید بندگان نیکوکار خداست نه بندگان بدکار و نه بندگان اعم از نیکوکار و بدکار و وجهی برای برداشت خود ذکر کرده‌اند که نه تنها قرینه‌ای برای آن در کار نیست بلکه قرینه در هر پنج آیه عکس برداشت ایشان است و فقط در یکی از این پنج آیه (فصلت/۴۱/۴۶) آمده است: «من عمل صالحاً فلنفسه و من اساء فعلیها و ما ربک بظلام للعبید». ابتدا از نیکوکاران سخن رفته است و سپس از بدکاران. لیکن در چهار مورد دیگر قبل از عبارت مورد نظر، فقط از بدکاران سخن به میان آمده است. حتی در این آیه نیز بلافاصله قبل از عبارت «وما ربک بظلام للعبید» وصف بدکاران است. به نظر من، برداشت درست این است که این عذاب که به بدکاران می‌رسد، نتیجه کردار بد خودشان است و چون ممکن است عذاب آنان شدید هم باشد و تصور ستمی درباره آنان برود. تصریح می‌فرماید: خداوند هرگز هیچ ستمی بر بندگان نمی‌کند. بسیاری از آیات این را تأکید می‌کند. مثلاً: توبه / ۹ / ۷۰؛ عنکبوت / ۲۹ / ۴۰؛ روم / ۳۰ / ۹؛ آل عمران / ۳ / ۱۱۷؛ نحل / ۱۶ / ۲۳، ۱۱۸؛ غافر / ۲۳ / ۳۱ و بسیاری جاهای دیگر.

۲. المجاز مشتق من جاز الشيء یجوزُه (اذا تعداه). سَمَّوْا به اللفظ الذی نُقِلَ من معناه الاصلی، واستعمل لیدل علی معنی غیره، مناسب له.

والمجاز: من احسن الوسائل البیانیه الّتی تهدی الیها الطبیعة: لإيضاح المعنی، اذ به ینخرج المعنی مُتَّصِفاً بصفة حسّیة، لهذا شغفت العرب باستعمال (المجاز) لمیلها الی الاتساع فی الکلام، والی الدلالة علی کثرة معانی الالفاظ، ولما فیہ من الدقة فی التعبير...

(جواهر البلاغة فی المعانی والبیان والبدیع، سید احمد هاشمی، ص ۲۹۰).